**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

ان‌شاءالله خداي متعال از همه‎ی مؤمنین و از جمعِ ما، اعمال و عبادات و طاعات را به لطف و كرمش قبول كند و گناهان را ببخشد و بيامرزد. من تشكر می‌کنم از دوستان كه از نقاط دور آمده‎اند؛ عمده‎ی غرض اين بوده كه ديداري تازه شود و يك مقدار مطالبي در آستانه‎ی ماه مبارك رمضان يادآوري شود كه ان‌شاءالله براي همه‎ی ما مايه‎ی خیروبرکت شود.

بنده جلسه‎ی قبل، از **صلوات ارزشمند شعبانيه** استفاده كردم، حالا **يك نگاهي به اين صلوات بيندازيم**، البته ديگرْ مطالبِ قبل تكرار نمی‌شود، اگر دوستان فرصت كردند آن را گوش كنند، من ادامه‎ی آن را عرض می‌کنم. منتها براي اين كه سخن ما پا بگيرد خدمت شما عرض می‌کنم **در بخش‌های آغازينِ اين صلوات، -به تعبيرِ خودِ صلوات- «محمد و آل محمد صلی‌الله عليه وآله وسلّم» و نسبت و جايگاهِ این‌ها نزد خداي متعال، و نسبت اين بزرگواران با ما و عالَمِ آفرينش، به خوبي معرفي می‌شوند**؛ چند تشبيه در اين‏جا واردشده كه خيلي ارزشمند است. يكي همين كه در آغازْ این‌ها به‌عنوان «شجره» معرفی‌شده‌اند، در جاهاي ديگر هم اين هست. اين تشبيه كه این‌ها مانند درختي تصور شده‌اند، نشان می‌دهد در این‌ها ريشه و شاخه و ساقه‌ای هست، برگي هست، باري هست، زندگي و رشدی هست در این‎ها؛ ریشه‌های اين خاندان، نبوّت و رسالت است. سرچشمه‎ی علم و وحي هستند و نسبت‎شان با ما به‌عنوان «كشتي» و «كهف‎حصين» «پناهگاه» و تعابير ديگر مطرح شده است.

**در جلسه‎ی قبل عرض شد كه اگر این‌ها «كشتي» هستند، يعني همه‎ی اين دنيا گويا «دريا» و «اقيانوس» است، گويا ما در دريا زائيده می‌شویم؛ يك نتیجه‌ای كه از اين می‌گیریم اين است كه اگر دنيا درياست، بدون‎كشتي‎بودن يعني نابودي. یعنی يا كسي سوار كشتي است و با كشتي همراهي می‌کند، يا نابود می‌شود؛ نمی‌شود پا گذاشت و ايستاد**، هر جا پا بگذاري فرو می‌روی، هر موجي و گردابي بيايد و بلكه اگر موج و گردابي هم نباشد، فرو می‌روی. اگر كسي شنا بلد است و یا بر فرض تخته‌پاره‌ای داشته باشد يكی دو ساعتي دوام می‌آورَد، ولي روي درياي این‌چنین، بدون كشتيِ این‌چنین كه جاري و روان باشد، [نمی‎شود نجات یافت]. نه کشتی‌ای كه خودش هم در اين تلاطم‌ها گرفتار شود، بلكه کشتی‌ای كه بتواند دريا را بشکافد و به سمت ساحل برود.

**اگر اين باور را بپذيريم، می‎توانیم از يك أمر كلي نتيجه‎ی جزئي بگیریم؛ يعني فلان مكتب غربي را به‎صورتِ ريز هم كه بررسی نکنیم، به طور كلي می‌دانیم که اين، آدم را نابود می‌کند**. اگر خاطرتان باشد در مقدّمات هم ما همین‌طور كه پيش آمديم، گفتيم اگر ما به اين‎جا رسيديم كه قرآن آن دستِ عالَمِ آفرينش هست، ديگر براي ما روشن می‌شود كه هر چيزي جدا از قرآن، نابودي انسان است ولو ما ریز و خُردَش را نتوانيم دربياوريم. مثل اين‎كه شما می‌گویید آب مايه‎ی حيات است، اگر اين را پذيرفتيد، ديگر خودبه‌خود هر آن‎چه كه غير آب است، مايه‌‎ی حيات نيست. وقتي می‌پذیرید آب مايه‎ی حيات است و از اين زندگاني می‌جوشد، پس از ديگري ديگر زندگاني نمی‌جوشد. ولو رنگ و شكل و هیئتش مثل آب باشد؛ لذا در اين تعبير اهل‌بیت خودشان را «كشتيِ روان» معرفي می‌کنند، پس جداي از اهل‌بیت يا کشتی‌ای در كار نيست و نتیجه‌اش غرق‎شدن است، يا کشتی‌ای نيست كه دريا را بشكافد و جلو برود و دست آخر، دير يا زود، خودِ آن كشتي هم در دريا غرق می‌شود. اين كشتي در عالَمِ انسانيت می‌شود مايه‎ی نجات، كه «و اللّازِمُ لَهُم لاحِق» هر كه به این‌ها بچسبد و همراهي كند ملحق می‌شود، و لاحِق می‌شود به آن ساحلي كه ساحل نجات است.

خب در ادامه‎ی معرفيِ این‌ها، **خداي متعال می‌فرماید این‌ها كساني هستند كه «أَوْجَبتَ حُقوقَهُم و فَرَضتَ‏ طاعَتَهُم‏ و ولايَتَهُم‏» این‌ها كساني هستند كه حقوقشان را واجب كردي و فرمان‌بری و ولايت‎شان را فرض كردي**. كه اين مطلب، با اين تصوير، روشن است؛ اگر این‌ها كشتيِ‎نجات و پناه‎گاه‌اند، ديگر چيز ديگري غیرازاین نمی‌شود گفت. بنابراین ديگر این‌ها سرپرست می‌شوند و بايد فرمان‎شان را گوش كرد؛ زيرا اگر نخواهيم اين كار را بكنيم، می‌خواهیم چه كار بكنيم؟! يعني هم بايد سوار كشتي شد و هم در كشتي با آن هماهنگ شد. اگر اين‎جا جاي نشستن در كشتي است، اين‎جا بنشين؛ اگر اين‎جا آشپزخانه است، اين‎جا غذا بخور؛ اگر اين‏جا لبه‎ی كشتي است و اگر موجي بيايد پايين می‌افتی، نبايد اين‎جا بنشيني.

در جلسه‎ی قبل عرض شد كه **اگر ما دقت بكنيم همان‎طور كه می‌فرمایند ما سوار بر كشتي می‌شویم، خب در اين ميان زحمت بر عهده‎ی كيست؟ بر عهده‎ی كشتي است. بله، ما در اين حد كه سوار شويم و ولايت این‌ها را بپذيريم، می‌پذیریم؛ ولي این كشتي است كه دارد ما را می‌کِشد، و كشتي است كه امواج را با خودش می‌گیرد و از ما دفع می‌کند**. كشتي است كه در گرداب‌ها می‌رود، كشتي است كه نهنگ‌ها به آن می‌خورند، آن كه بار اصلي را می‌کشد كشتي است، و خودِ آن كشتي براي ما پناه‎گاه می‌شود.

آن وقت اين‎كه به من بگويند اين جا بنشين يا آن جا بنشين در مقابلِ زحمتي كه خودِ كشتي می‌کشد چيزي نيست؛ و اگر همين توجّه را جلوتر ببريم، كسي كه در كشتي هست و با اين كشتي، روان است و دارد می‌رود، هم می‌تواند در كشتي خيلي بهره‌مند شود، و هم می‌تواند نشود و در كشتي بخوابد، يك كسي هم از ذرّه‌ذرّه‎ی اوقات و امكانات كشتي استفاده می‌کند. هر دو به ساحلِ‎نجات می‌رسند، البته يكي خيلي بهره‌مند می‌رسد؛ يعني يك كسي فقط خودش را نجات داده و نابود نشده و به ساحلِ‎نجات می‌رسد و يك كسي هم هست كه حالا كه به ساحل نجات می‌رسد در اين رهگذر، بهره‌های فراواني برده است. **با اين تشبيه، آن بحث‌هایی كه ما داريم كه اگر كسي ولايت اهل‌بیت را بپذيرد و با این‌ها باشد خبط و گناهانش بخشيده می‌شود و خيلي بحث‌های ديگر، حل می‌شود. شما اگر با اهل‌بیت باشيد و از اين كشتي خودتان را جدا نكنيد خيلي از کمبودها را آن‌ها جبران می‌کنند**.

**كسي كه در كشتي نيست اگر همه توانش را هم صرف كند، غرق می‌شود. ولي كسي كه در كشتي هست، كارِ اصلي را كه نشستن‎دركشتي بوده، انجام داده است، حالا [ممکن است] می‌تواند از اين، خيلي استفاده كند اما كوتاهي می‌کند و آن حداكثر استفاده را نمی‌برد. ولي كارِ مهم اين‎جا دست‎وپازدن نيست؛ درحالی‎كه خيلي از ما به راهِ اشتباه می‌رویم** و می‌گوییم فلان انسان خيلي براي بشريت زحمت كشيده است، خب اين زحمت كشيدن به چه معناست؟ درحالی‎که خودش داشت فرومی‌رفت، خيلي زحمت‌کشیده و خيلي دست‎وپا زده است. اين در عالَمِ انسانيت خيلي مطلبِ مهمّي است. من براي دوستان هم گاهي مثال زده‌ام و گفته‌ام؛ شما اگر يك راننده‎ی واردی داشته باشيد و ماشين هم ماشينِ خوبي باشد، شما اگر کلاً بخوابيد هم به مقصد می‌رسید. ولي اين را براي خود حل كنيد و ماشين خوب و راننده‎ی خوب پيدا كنيد، بعد اگر بخوابيد هم می‌رسید؛ لذا اسلام این‌قدر روي راه تأكيد دارد و اهل‌بیت در دستگاه آفرينش يك چنین جايگاهي دارند؛ این‌ها كشتي هستند و اگر كسي این‌ها را شناخت و پذيرفت و با آن‌ها همراه شد، در امنيت قرار می‌گیرد؛ بلاها و گرفتاری‌ها عمدتاً به خودِ اهل‌بیت می‌خورَد. **منتها گفته‌اند شما هم با ما همراهي كنيد، «اَعينوني بِوَرَعٍ وَاجتِهادٍ» كمك كنيد ما را. به يك معنا واقعاً كمك است. يعني شما هر دم بي‎جهت از كشتي بيرون نپريد كه من دوباره تو را به كشتي بياورم، لااقل سرجايت بنشين**. حالا كه طوفان شده و دارد كشتي را تكان می‌دهد، تو ديگر هر دم نگو يخ را كجا گذاشته‌اید؟! يك كم كمك كنيد ... .

واقعاً كمك است؛ چون آن‌ها دارند ما را نجات می‌دهند پس من اگر دستم را بالا بياورم، اين، كمك است و من همین‌قدر به او كمك کرده‌ام؛ و اگر دستم را بالا نياورم بايد گردنِ من را بگيرد؛ لذا گفته‌اند «اَعينوني بِوَرَعٍ وَاجتِهادٍ». به آن نکردن‌ها می‌گویند «ورع». «اجتهاد» يعني آن جاهايي كه ما تلاش می‌کنیم. با اين دو تا ما را كمك بكنيد. مثل قطار كه سوار می‌شوید می‌گوید همه به کوپه‌ها برويد و سر صندلی‌تان بنشينيد. اين، كمك به كسي است كه دارد در واقع به تو كمك می‌کند.

آن وقت در اين‎جا می‌فرماید «اَوجَبتَ حُقوقَهُم» حقوقِ این‌ها را بر ما واجب كردي؛ و اين خيلي به‌جاست، و شايد فراز بعد بخش مهمي از همين حقوق است. حالا بايد تفسير حقوق را در جاهاي ديگر خواند. فرض كنيد «نصيحت»، و «خيرخواهي» و دعايي براي این‌ها و صدقه و همه این‌ها ممكن است حقوق باشد ولي شاخص این‌ها همين دو تاست كه فرضت طاعتهم و ولايتهم.

اُنسِ ما به مكان و زمان خيلي زياد است، اين عرض شد؛ اين تشبيهات هم از بابِ همين حال و روز ماست. منتها چون انس ما زياد است، تشبيه كه می‌کنند، ما در تشبيه [متوقف] می‌مانیم. يعني ناخودآگاه از مكان و زمان نمی‌توانیم بيرون برويم. يعني الآن كه می‌گویند درياي این‌چنین هست و بايد سوار كشتي شويد، ما ناخودآگاه مدام جسمانيت تصور می‌کنیم و خودمان را هم جسماني تصور می‌کنیم، بعد نجات را هم نجاتِ جسماني می‌گیریم و می‌بینیم با پزشكي خيلي فرقي نكرد، زیرا در دنياي غرب بالاخره آن‌ها هم متوسط عمر را بالابرده‌اند.

درحالی‌که بحثْ اين نيست، همه‎ی دنيا يعني جسم و مال و ثروت و مقام و كشاورزي و آسمان و زمين همه‎ی این‌ها همان دريا است، و خود ما هم بخشي از همان دريا هستيم. آن وقت حقيقتِ ما چيست كه بايد از اين آب بيرون بیايد؟

**فراز بعد را ببينيد: «أللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ وَاعمُر قَلبي بِطاعَتِك»‏ عرض می‌کنیم خدايا بر اين خاندان درود فرست و دلم را به طاعت خودت آباد كن. از اين فراز استفاده می‌شود كه آن طاعت و فرمان‌بری‎ای كه به ما گفته‌اند، براي آباد شدنِ دل است**. كه آن‌ها دستور بفرمايند؛ حالا اين دستور را ما از راه عقل ممكن است بفهميم يا از راه وحي، فرقي نمی‌کند.

**و در مقابل: «و لا تُخزِني بِمَعصيَتِك» با معصيت و نافرمانيِ خودت، مرا رسوا و خوار و درمانده و بيچاره نكن**؛ و از آن طرف، اگر انسان نافرماني كند، خودش رها می‌شود؛ با آن تشبيهِ كشتي، اين روشن است. خب لفظ عمران و آباداني براي ما لفظ ناشناخته‌ای نيست. اگر دقت بكنيد لفظ عمران و آباداني را ما در جاهايي به‌کار می‌بریم كه يك زمینه‌هایی هست، حالا در اين زمينه يا يك رشدي نهفته است، يا يك تغيير. يك شهر كه آباد می‌شود يا ساخت‌وساز می‌شود، که در ساخت‌وسازْ تغييرْ نهفته است؛ يا فضاي سبزي فراهم می‌شود، كه در فضاي سبزْ رشدي نهفته است. به‌هرحال يك قابليت و زمینه‌ای هست كه اگر اين شكوفا و بارور شود به اين «عمران» می‌گوییم.

خب براي ما انسان‌ها روشن است كه يك این‌چنین چيزي هستيم؛ يعني براي همه ما روشن است كه رو به شكوفايي هستيم؛ لذا در گفت‎وگوهاي عادی‌مان هم همین‌طور است، يك پدر به فرزند چه می‌گوید؟ می‌گوید ان‌شاءالله بزرگ می‌شوی، مهندس يا دكتر می‌شوی، این‌ها همه شكوفايي است. درست است خيالات است ولي درعین‌حال در اين عالَم است.

**اين فراز می‌خواهد چه چيزي را بگويد؟ خداي متعال هست و اهل‌بیت و ما و دنيا؛ می‌خواهد بفرمايد راه شكوفايي انسان، فرمان‌بری از خداست**؛ و فرمانِ‎خدا از طريقِ این‌ها به ما می‌رسد كه انسان تازه، بارور و شكوفا می‌شود. حال چه چيزي از او درمی‌آید؟ شايد بهتر است بگوييم خب خودشان نمونه‎ی انسانِ شكوفا هستند. و از آن طرف نافرمانی به كسي ضرر نمی‌زند جز خودِ همان انسانِ نافرمان. اگر كسي از كشتي به درون آب پريد خودش نابود می‌شود. اين‎كه او دارد در كشتي نعره می‌زند به خاطر دل‎سوزي و خیرخواهی اوست، نه اين‎كه به او ضرري رسيده است. چون خيرخواه و دل‎سوز است اين نعره را می‌زند و إلّا آن كسي كه ضرر كرده، همان كسي است كه به داخل آب پريده است.

**خب براي ما روشن است كه جسمِ ما هم رو به شكوفايي است**؛ يعني يك نطفه هم رو به شكوفايي است. در گذر زمان كه شرايط فراهم است اين نطفه مدام بارور می‌شود. مدام شكوفا می‌شود تا يك انسانِ كامل در ۲۵ تا ۳۰ سالگي حاصل می‌شود. **خب جسم انسان كه شكوفا شد مانند هر أمر جسمانيِ ديگري بعد چه اتفاقي می‌افتد؟ آرام‌آرام رو به پژمردگي و افسردگي می‌رود**. چه آدمي هست كه بگويد من از اين كه پژمرده شوم و آرام‌آرام از رنگ و بو بيفتم خوشم می‌آید؟ كاش من زودتر ... . هيچ انساني این‌طور نيست؛ لذا نگاه كه می‌کنید می‌بینید همه‎ی انسان‌هایی كه از ۴۰ يا ۵۰ می‌گذرند يك افسردگیِ نهفته‌ای دارند مگر انسان‌های اهل‎ايمان؛ به جهت اين‎كه اين پژمردگي را لحظه‌به‌لحظه دارند مشاهده می‌کنند. اين بيان کاملاً با آيات و روايات هماهنگ است، «إنَّ الاِنسانَ لَفي خُسر».

**خب سؤال اين است كه آيا در متن آفرينش همین‌طور خواسته‌شده؟ كه انسان واقعاً بعد از اين شكوفايي، رو به پژمردگي بگذارد؟ يا ما به‌دست خودمان داريم اين را این‌طوری می‌کنیم؟ اين فراز می‌خواهد بفرمايد در عالَمِ آفرينش این‌طور نيست. شما ببينيد همين نطفه در رحم مثلاً تا ۴ ماهگی يك سِيْري دارد و به تعبير قرآن در ۴ ماهگی يك حيات و زندگاني ديگري پيدا می‌کند. به تعبير قرآن ما در آن می‌دمیم و در زندگاني او جهشي پديد می‌آید كه اين جهش سير شكوفايي او را هم گسترش می‌دهد و هم تغيير می‌دهد و هم سرعت می‌دهد. خب فرض كنيد اگر همين اتفاق پي‎درپي بيفتد، يعني اگر پي‎درپي در حقيقتِ انسان جهش پيش بيايد از رونق می‌اُفتد؟ ظاهراً از رونق نمی‌اُفتد.**

اين تعبير كه می‌فرماید «وَاعمُر قَلبي بِطاعَتِك» خدايا دلم را با فرمان خودت آباد كن. معلوم است انسان از موقعي كه مخاطبِ دستور قرار می‌گیرد و به سنّ بلوغ می‌رسد، به سمت يك زندگاني ديگري می‌رود كه اگر وارد اين زندگانيِ ديگر شود، يك آبادانيِ ديگري را شروع می‌کند، و اين آباداني به فرمان و دستور خدا و با دين صورت می‌گیرد، و **اين آبادانی مالِ قلب و جان است؛ و چون جسم نيست و عوارضِ جسم هم بر آن نمی‌آید، لذا آن پژمردگيِ جسماني در آن‎جا نمی‌آید. بله، با معصيت، آن پژمردگي می‌آید؛ «و لا تُخزِني بِمَعصيَتِك» بله، اگر نافرماني بيايد، انسان و حقيقتِ انسان را پژمرده می‌کند. ولي اگر نافرماني نباشد و انسان در مسير خداي متعال، اين آب به جانش برسد، اين جان هميشه در پرورش و شكوفايي خواهد بود**؛ و تا موقعی که در عالَمِ جسماني است، جانِ او با همين جسمْ پرورانده می‌شود، و هر وقت هم از عالَمِ جسماني گذر كرد، اين قيد و بندها را از دست می‌دهد و آزاد و رها می‌شود. اين انسان چون پيوسته خودش را در شكوفايي می‌بیند، آن مسائلِ عالَمِ بشري را ديگر ندارد. آن افسردگی‌ها و پژمردگی‌ها و آن مشكلات را ندارد؛ و چون جانِ انسان بر جسمِ انسان غالب است، آن موقع كه جسم رو به افسردگي می‌رود، جان، جسم را هم با خودش می‌کشاند؛ لذا مثلاً در جريان كربلا آن چه توصيف می‌کنند از ياران حضرت، به يك معنا فقط شادي و نشاط است. حال چه شوخی‌های ظاهري باشد و چه عبادت‌های آن‎چنانی.

**شما اهل كمال و و معرفت را ببينيد خواهيد فهميد كه اشعاري كه در دوران پيري گفته‌اند بسيار پُرشورتر از دوران جوانی‌شان است**. يك كسي می‌گوید بزرگي دو شعر از خودش را آورد و پرسيد به نظر تو این‌ها متعلق به چه دوره‌ای از عمر من است؟ من نگاه كردم ديدم در يكي خيلي جواني كرده است گفتم اين متعلق به جوانی‌تان و دیگری متعلق به زمان پيري شماست. گفت غلط است این‌یکی متعلق به دوران پیری‌ام است! وقتي جان شكوفا و بارور می‌شود ديگر جسم را با خودش می‌کشاند؛ لذا پير است ولي اگر ميدان جهاد پيش بيايد معركه می‌گیرد. ميدان سياست پيش بيايد معركه می‌گیرد. اگر ميدان ادبيات يا خانواده باشد باز همین‌طور. با جوان‌ها هم باشد باز همين است و از همه جوان‎تر به نظر می‌رسد. زير تيغ عمل هم باشد از همه جوان‎تر است.

حالا من به حساب عالم جسماني يك تشبيه‎ي بكنم كه اين مطالب در قالب اين مثال‌ها بهتر براي ما بماند. **ببينيد! اگر يك دانه گندم را در نظر بگيريد، اگر نگاه‎مان را به اين دانه گندم محدود بكنيم، و آن را از هستي و مسير رشدش و زمینه‌های آن جدا ببينيم چه بلايي سر اين می‌آید؟ قاعدتاً اين است كه اين گندم يا آسياب می‌شود يا** برشته می‌شود، يا در حليم ريخته می‌شود يا این‌چنین چيزي می‌شود. خب شما اگر اين گندم را آسياب بكنيد يا در حليم بريزيد يا برشته‌کنید يا هر بلايي سر آن بياوريد، نگاه كه می‌کنید انگار اين گندم یک‎مقدار باقي مانده است، البته معلوم است كه از آن حد خودش پايين آمده، **گندمي كه آسياب شده ديگر آن گندم نيست. ولی حالا اگر همين گندم را در مسير رشد بيندازيد، يعني در عالَم آفرينش اگر اين گندم بخواهد رشد كند بايد به زیرخاک برود و روي آن پوشانده شود و آب روي آن بيايد. وقتي كه كشاورزي می‌کنید بعد از چند ماه كه می‌روید اين گندمِ زیرِ خاک، ديگر نيست**. درحالی‌که آن موقع كه در حليم بود وجود داشت و می‌توانستیم با قاشق آن را جدا كنيم،؛ **خب حالا در عالم آفرينش كدام يك از اين دو تا هست؟ كدام يك واقعاً نيست؟ آن گندمي كه زیرِ زمین رفت، شما هر چه این‌طرف و آن‎طرف می‌کنید نيست؛ اما در واقع این‌طور نيست و اين بوته، همان گندم است**. اين بوته واقعاً همان گندم است.

اگر دانه‎ی خرما را در نظر بگيريد مقداري بيشتر چشم را پُر می‌کند. اين نخلي كه اين‎جا ايستاده واقعاً همان هسته است، منتها هسته‌ای كه در مسير رشد افتاده است. حالا از همين نخل چقدر هسته آمده است. از آن خوشه‎ی گندم چقدر گندم آمده است. مشكل ما در زندگي اين است كه ظاهر و باطن را جابه‌جا می‌بینیم؛ يعني آن را كه هست‎تر شده، می‌گوییم نيست؛ و آن كه رو به نيستي رفته را می‌گوییم هست. اين گندم نه اين كه نيست بلكه هست‎تر شده است، زنده‌تر و بارورتر شده است. تا حالا اين بوده، حالا شده اين خوشه كه ريشه و خوشه و ساقه دارد؛ این‌همه دانه‎ی گندم در آن نهفته است.

در عالَم جسماني، اين جسمِ ما همان هسته است و اين دنيا هم مزرعه است. «الدُّنيا مَزرَعَةُ الآخِرَة» باغبانانِ اين مزرعه اهل‌بیت هستند اگر اين جسم و حقيقتي كه الآن هست هم‎چنان در مسير رشد بماند و متوقف نشود. خب **اگر ما فقط به جسم بچسبيم، مثل همان گندمي است كه ما نکاشته‌ایم. اين ديگر خورده می‌شود. ولي اگر حواسمان باشد كه در این جسم، جاني نهفته است، قابليت و زمینه‌ای در آن نهفته است، آن را در رشد خودش بيندازيم و آن را به باغبان خودش بسپاريم، اين جسم در اين مزرعه‎ی دنيا حُكمِ همان گندم را پيدا می‌کند كه ما كه به آن نگاه می‌کنیم می‌بینیم دارد ديگر از بين می‌رود، نه اين كه از بين می‌رود، آن جان كه بارور می‌شود، اين جسم را با خودش می‌کشاند. مثل آن گندم آن جانِ گندم كه بارور می‌شود تمام اين جسمِ گندم را در خودش می‌کشد و لذا شكوفا می**‌شود.

**لذا انسان اگر در مسير رشد قرار بگيرد اين جسم كه هسته‎ی زندگيِ اوست به جان او بارور می‌شود. آبِ آن هم «طاعت و فرمان‌بری» است. زمينِ آن هم همين «دنيا»ست، و باغبانان آن هم «اهل‌بیت» هستند. رشد دهنده هم كه خود «خداي متعال» است**. آن وقت براي كسي كه در رشد است، جانش هم‎چنان بارور است. می‌گوید من تا الآن با اين چشم می‌دیدم و با اين گوش می‌شنیدم؛ اما جانِ انسان كه بارور می‌شود درون انسان خيلي چيزهاي ديگر را می‌بیند و می‌شنود كه درك نمی‌کرد. تا حالا زورِ من در بازو و پاهايم بود، اين، بارور كه بشود، آرام‌آرام توانايي پيدا می‌کند و اين بازو را هم با خودش می‌کشد؛ لذا برخي از شکنجه‌ها را كه به برخي از مؤمنین می‌دهند واقعاً ما تعجب می‌کنیم و واقعاً هم به‌جا هست كه اين بدن چگونه اين شكنجه را می‌کِشَد؟ اصلاً بدن اين شكنجه را نمی‌کشد. آن جانِ بارور شده است كه دارد می‌کشد. آن جان هم با فرمان‌بری بارور شده است. آن وقت اگر اين نشد، آن جان ديگر رها می‌شود و ممكن است يك كلاغ هم اين را بخورد. اما اگر اين بارور شد تازه ديگران از آن بهره‌مند می‌شوند.

**«وَارزُقني‏ مُواساةَ مَن قَتَّرتَ عَلَيهِ مِن رِزقِك»‏ روزيِ من بكن مواسات و همدردي و همراهي باکسانی كه يك مقدار بر آن‌ها تنگ گرفته‌ای. چون اين بارور است، می‌شود ديگري بيايد و زير سایه‌اش بنشيند و به او تكيه بدهد و از میوه‌اش ببرَد** و حتي می‌شود ديگري يك شاخه‌ای از آن ببُرَد و ببرَد يك جايي و با آن سقف درست كند، [جان، این‎ها را] می‌کِشَد.

**و اِلّا كسي كه خودش خشكيده و پژمرده شده چه خِيري می‌تواند به ديگري برساند؟ نهايتش اين است كه هيزم آتش شود. يعني نابودي او چيزي به ديگران می‌رساند. كه این، یکی از مصیبت‌های ماست. يعني ما می‌آییم نهي‎ازمنكر و امربه‌معروف می‌کنیم، با سوختنِ خودمان**. فعاليت فرهنگي می‌کنیم با سوختن خودمان. نه اين كه بارور شديم و ديگران از ما بارورشده‌اند، ما در ميدان كه می‌رویم مثل هيزم می‌شویم و می‌سوزیم و بعد هم خاكستر می‌شویم و بايد ما را دور بريزند. خودمان می‌شویم منشأ آلودگي.

**«بِما وَسَّعتَ عَلَيَّ مِن فَضلِكَ» خدايا اين مواسات را روزيِ من كن به اين كه تو بر من از فضلت گسترش دادي و وجود مرا گستراندي؛ «وَ نَشَرتَ عَلَيَّ مِن عَدلِك» و آن چه كه بر من از عدل‎ات منتشر كردي، من در سايه عدل تو رشد كردم «وَ أَحيَيتَني‏ تَحتَ ظِلِّك» و مرا در سايه‎ی خودت زنده كردي**. خب معلوم است اين زندگی يك زندگانيِ ديگري است؛ والّا اين زندگانيِ جسماني كه هست. اين سايه معلوم است سايه‎ی ديگري است والّا سايه‎ی ديوار كه همه جا هست. آن وقت اگر اين شد، ازاین‌جهت هم انسان مثل خود اهل‌بیت می‌شود، به يك معنا خود او هم يك قايقِ نجاتي می‌شود در كشتي اهل‌بیت؛ كه گاهي او را به دريا می‌فرستند و هيچ مشكلي هم براي او پيش نمی‌آید.

**بعد اين ماه توصيف می‌شود «وَ هَذا شَهرُ نَبيِّكَ سَيِّدِ رُسُلِك شَعبَان» حالا خود اين ماه هم مثل خود اهل‌بیت است، «الَّذي حَفَفتَهُ مِنكَ بِالرَّحمَةِ وَ الرِّضوان‏» ماهي است كه به رحمت و رضوان تو پيچيده است**. خب وقتي كه این‌طور است معلوم است كه از خدا می‌خواهند كه ما بر اين سنت و بر اين روش برويم. كه اگر بر سنت و روش آن‌ها رفتيم آن‌ها می‌شوند شفيع ما، و كم‎وکاستی‌های ما را خودشان برعهده‌گرفته و جبران می‌کنند.

**منتها: «وَاجعَلني لَهُ مُتَّبِعاً» ما را هم متّبِع و پيرو آن‌ها قرار بده. آن‌ها اگر بخواهند شفيع ما شوند مثل اين است كه شما بخواهي در اداره براي كسي شفاعت كني ولي خودش نيايد** و بگويي اين فامیل ما را ... می‌گوید كدام يكي است؟ برمی‌گردی می‌بینی نيست! دوباره می‌روی و او را می‌آوری می‌گویی فاميلِ ما يك وامي داشت، می‌بینی دوباره نيست! می‌گوید خودش دنبال اين بايد بيايد. نمی‌شود ما از راه ديگري برويم و او شفيع ما شود، دنبال اهل‌بیت كه رفتيم يك جاهايي می‌گویند اين بنده‎ی خدا اين جاي پرونده‌اش مشكل دارد ولي با ما آمده و كاري به او نداشته باشيد.

سطر آخر را توجه بفرماييد: **خب اگر همه‎ی اين كارها را بكنيم چه اتفاقي در اين مسير رشد می‌اُفتد؟ «حَتّى اَلقاكَ يَومَ القِيامَة» تا من روز قيامت تو را ديدار كنم**. حالا ديدار خداي متعال آن‎قدر در آيات و روايات زياد است كه خيلي زور می‌خواهد كه يك كسي بگويد ديدار خدا ممكن نيست و ما نمی‌فهمیم كه چرا اهل‌بیت این‌همه از اين كلمه استفاده کرده‌اند؛ خب اگر نمی‌شد، يك كلمه‎ی ديگر به‌کار می‌بردند. منتها این‎که چگونه ديدار صورت می‌گیرد آن بحث ديگري است. خب روز قيامت؛ خودِ روز قيامت چه روزي هست؟ آن هم باز يك بحث‌های سنگيني دارد كه بزرگان بايد بپردازند.

منتها [می‎گوییم:] **آن روز من تو را ديدار كنم درحالی‌که: «عَنّي راضِياً» از من خشنودي**. آن خشنوديِ خداي متعال را هم باز ما گاهي در عالَمِ خودمان تصوّر می‌کنیم. الآن اگر بنده از يك كسي خشنود باشم، خب چه اتفاقي می‌اُفتد؟ هيچ اتفاقي نمی‌اُفتد. آن وقت ناخواسته همين را به خدا هم باز می‌گردانیم، خب اگر خدا از يكي خشنود باشد، اي آقا! خب از يكي خشنود باشد، بعد چي؟! عزيزِ من اصلاً هيچ تصوّر می‌فرمایید كه چيست؟ خدا از من خشنود باشد. خدا از كسي خشنود باشد يعني آن هستی‌بخش و پروردگار؛ آن وقت چيز ديگري هست كه اين فرد از آن بهره‌مند نباشد؟ بله، يك وقت خدا می‌گوید اين بهشت براي تو؛ يك وقت هم خدا از او خشنود است و او را دوست دارد، آن وقت می‌شود فرض كرد چيزي باشد و او از آن محروم باشد؟ حال آن چيز می‌خواهد يك لذت جسماني باشد، يا چيزهايي كه ما نمی‌فهمیم. اين هم از محرومیت‌های ماست.

اگرچه مطلبْ بالاتر اين است؛ كه اگر آدم به اين جاها برسد گويا بالاترين لذت براي انسان خودِ اين مطلب است؛ منتها چون ما نداريم و نیستیم ... . يك بچه‎ی مؤدّب را دیده‌اید كه خودش را نسبت به پدر يا مادر پايبند می‌داند؟ آن موقعي كه پدر و مادر از او خشنودند او بالاترين لذت را دارد. نه‎اين‎كه لذت‌های ديگر را ندارد؛ يعني اگر مادرش يك قورمه‎ی خوبي هم درست كند، آن قورمه‎ی خوب هم به او لذت می‌دهد، خيلي بيشتر هم به او لذت می‌دهد، منتها آن چه فراتر از لذتِ اين قورمه است خودِ اين چهره‎ی شيرينِ مادر و پدر است كه او به راحتي اين قورمه را براي آن كنار می‌گذارد؛ معلوم است يك چيزي هست كه می‌تواند اين را كنار بگذارد. انسان همین‌طوری از چيزي نمی‌گذرد. ولي متأسفانه براي كساني كه اين مطالب چشيده نشده است می‌گویند خدا خشنود باشد ولي بالاخره حورالعين چه می‌شود؟! اين به خاطر آن است كه اين چیزها را نچشيده است والّا این‌ها اصلاً قابل‌مقایسه نبود.

**«وَ عَن ذُنُوبي غاضياً» و از گناهان من چشم‌پوشی كن. «قَد أَوْجَبتَ لي مِنكَ الرَّحمَةَ وَالرِّضوان» ماه، ماهِ رحمت و رضوان بود و اگر ما هم با اين خاندان همراهي كنيم، می‌فرمایند: من با تو ديدار كنم درحالی‌که از خودت براي من رحمت و رضوان را واجب کرده‌ای**. آن جا يك چيزي بر ما واجب شده بود، اوجبت حقوقهم و فرضت طاعتهم، آن جا يك چيزي بر ما واجب بود، هر كه آن را به گردن گرفت اين جا يك چيزي را براي او واجب می‌کنند. حالا اسم آن را چه چيزي بگذاريم، انصاف مثلاً؟ دين این‌طور است. خدا هم پیش‌تر است هم همراه است و هم پس است. اگر به ما گفته‌اند فرمان ببريد، بر خودشان هم خدايي و رحمت را نوشته‌اند. رضوان را نوشته‌اند، بخشش را نوشته‌اند. اگر گفته‌اند سوار كشتي شويد رساندن را هم تعهّد کرده‌اند. بهره‌مندی را هم تعهد کرده‌اند. گفته‌اند موج را هم ما بر عهده می‌گیریم، نهنگ را هم ما دفع می‌کنیم.

**«وَ أَنزَلتَني دارَ القَرارِ وَ مَحَلَّ الْأَخيار» و من را فرود بياور در خانه قرار، كه ديگر این‌طرف و آن طرف نمی‌شود**. اين کاملاً به فطرت ما بر می‌گردد؛ ما از این‌طرف و آن‎طرف شدن خوشمان نمی‌آید؛ سوار هواپيما هم كه هستيم اگر دو بار این‌طرف و آن‎طرف شويم همه آشفته می‌شوند. يك خانه و آينده و جايي است كه ديگر این‌طوری نيست و همه‌چیزِ آن پابرجاست. ما را آن جا پياده كن و محل الأخيار، و آن جايگاهِ اخيار، اخيار چه كساني هستند؟ در آن فراز داشتيم «أللّهمّ صَلّ عَلي مُحَمّد و آلِ مُحَمّد الطَّيِّبينَ الأبرارِ الأخيار» يعني اگر كسي با اهل‌بیت همراه باشد اين نيست كه به او كمتر از آن چيزي كه دارند بدهند، همان جايگاهي كه دارند همان‎جا پیاده‌اش می‌کنند. به قول خود ما می‌گویند برويم خانه‎ی خودمان. آن‎جا پیاده‌اش می‌کنند. آن كسي كه آن جا آن حقوق را براي اهل‌بیت بشناسد و ولايتشان را بپذيرد و فرمان آن‌ها را قبول كند در اين جا هم رحمت و رضوان را براي او می‌نویسند و نتيجه‎ی رحمت و رضوان اين است كه در دارِ قرار و محلّ اخيار او را فرود می‌آورند. بنده نمی‌دانم ديگر بالاتر از اين می‌شود براي انسان تصوّر كرد؟ انسان هر مقدار زحمت‌کشید همان مقدار بهره‌مند می‌شود.

**اين صلوات را در روزهاي باقی‌مانده اگر بتوانيد سر ظهر و سر اذان بنشينيد و با توجه به ترجمه بخوانيد. اين كه عرض می‌کنم با توجه به ترجمه به اين معنا نيست كه هر روز لفظ به لفظ ترجمه را ببينيد، يك بار ترجمه را ببينيد تا ديگر بعد از آن هر وقت كه مشغول هستيد، معنا را بفهميد**. اكثر كلمات هم كه در فارسي هست. ببينيم در اين صلوات چه چيزي براي انسان كم گذاشته‌اند؟ و چه چيزي بالاتر از اين می‌شود براي انسان گفت؟ و چه لطفي می‌شد به انسان كرد كه در اين دعا نيست.

ان‌شاءالله خداي متعال به ما كمك كند؛ لذا **آن چه كه در مباحث خودمان به آن رسيديم كه راه ما فرمان‌بری و بندگي است، آرام‌آرام خودِ ما را بارور می‌کند و به جوشش درمی‌آورَد. خب اگر اين اتفاق بيفتد آن وقت انسان خيلي از مطالب را از درون در می‌یابد و خيلي از امور خودبه‌خود حل می‌شود و در بسياري از مشكلاتْ انسان نياز به برطرف‎شدنِ آن‌ها ندارد. انسانْ قدرتمند كه می‌شود با مشكل درمی‌اُفتد**. مثل اين است كه در سابق يك كشتي كه می‌خواست از جايي رد شود اگر دريا متلاطم می‌شد اين كشتي در معرض خطر می‌اُفتاد، حالا اين نفت‌کش‌های غول‌پیکر هم این‌طور هستند؟ نمی‌خواهد موج را برداريد، دنيا درياست و همين زير و رو شدن‌ها را دارد؛ گفته‌اند شما با ما بياييد ما شما را رشد می‌دهیم، نه اين كه موج دريا را می‌خوابانیم.

**البته نكته‎ آخر هم اين است كه اگر دنيا درياست، همه خيرات و بركات هم از دريا می‌جوشد. هر آن چه بهره‌مندی هم هست همین‌جاست. اگر مزرعه هست بايد تخم را همين جا كاشت و از همين طرف بهره‌مند شد**؛ آن طرف چيزي نيست و از رهگذرِ همين است؛ لذا كسي كه در اين جا زحمت نكشد می‌گویند در آن جا دستش خالي است. براي همين به ما گفته‌اند پيش بفرستيد. منتها اگر نفرستيد و آن جا برويد، به‌عنوان عالَمِ انساني چيزي نفرستاده‌اید جز افسوس و حسرت؛ و لذا پيامبر فرمود: «يَومَ الحَسرَة».

غرضْ تفسيرِ اين صلوات نبود، بلكه براي اين بود كه بيشتر توجه كنيم و بيشتر بهره‌مند شويم. برخي از دعاها مثل همين «وَاعمُر قَلبي بِطاعَتِك» را می‌شود انسان در نمازها و وقت‌های ديگر هم حفظ كند و از آن‌ها بهره‌مند باشد. هم خط را به او نشان می‌دهند و هم درخواستي كه ان‌شاءالله برآورده شود.

**در مورد ماه مبارك، اين جمله دعايي كه هست : «اللَّهُمّ‏ إن‏ لَم‏ تَكُن‏ غَفَرتَ‏ لَنا فيما مَضَى مِن شَعبَانَ فَاغفِر لَنا فيما بَقيَ مِنه» را خوب است انسان بعد از اين زمزمه بكند. آن دعاي شب آخر ماه شعبان و شب اول ماه رمضان هم آن موقع خاطرمان باشد، خيلي ارزشمند است. يك مطلب اين است كه در اين موقعیت‌ها يك چيزي در مورد فضيلت ماه‌های پيش رو بخوانيم**؛ يعني ولو همين متن مفاتيح را. اين مفاتيح را برداريم و اين جملاتي كه اين بزرگوار در مورد ماه رمضان آورده را بخوانيم. اگر يك كتابي هم داريم يك چيزي كه انسان يك مقدار بشناسد و توجه بكند.

**قبل از ماه رمضان اگر دو سه تا كار را انجام دهيم خيلي خوب است:**

1. **دلمان را از كينه‎ی بندگان خدا خالي كنيم**. دل، چركين نسبت به بندگان خدا در ماه رمضان وارد نشود. گاهي ممكن است نسبت به كسي اين طور باشد؛ به خودمان فشار بياوريم به جهتِ اين كه بنده‎ی خدا هست، ما دلمان را پاک‌کنیم. حالا خداي متعال خودش می‌داند با بنده‌اش چه كار بكند، از بابتِ ما چيزي نباشد. اين خيلي مؤثر است. به‌هرحال ماهِ مهماني خداي متعال است، بندگان در مهماني خداي متعال كه نمی‌شود نسبت به هم این‌چنین باشند. انسان خودش محروم می‌شود.
2. **در گام بعد اگر به كسي يا كساني ستمي کرده‌ایم سعي کنیم از دل آن‌ها در بياوريم، اگر می‌شود حلاليت بطلبيم و اگر نمی‌شود براي آن‌ها دعا و استغفارکنیم** و از خدا بخواهيم دل آن‌ها را نسبت به ما پاك بكند.
3. و آن غسل و نمازِ توبه‌ای كه در ماه ذی‌القعده واردشده، قبل از ماه رمضان خيلي مناسب است انسان انجام دهد؛ چون ما كه توفيق توبه‌های آن چنان نداريم؛ گفته‌اند برخي از نمازها همان كار را براي شما می‌کند، آن نماز خيلي ارزشمند است و در خود مفاتيح هم ترجمه‎ی آن روايت آمده، در يك‎شنبه‎ی اول ماه ذی‌القعده واردشده، منتها می‌توانیم قبل از رمضان بخوانيم.

**در خود ماه رمضان اين دعاهاي كوتاهي كه در آخرِ اعمالِ روزها آمده خيلي دعاهاي ارزشمندي است. اگر انسان يك مقدار با توجه بخواند. اين «با توجّه» كه می‌گوییم نه يعني با اشك؛ اشك هم آمد خوب است، اما «توجّه» يعني اين كه ببينيم در اين جا معصوم طبق اين نقل دارد چه چيزي می‌فرماید و چه چيزي از خدا می‌خواهد**. يك آفتي ما گرفتار شديم و يك سنت خوبي را شروع کرده‌ایم ولي آفت شده است، اين كه دعاها را در بلندگو می‌خوانند، اين باعث محروميت ما شده است؛ يعني آن دعايي كه می‌خوانند تا جمعي باشد معمولاً نه خواننده و نه شنونده ديگر توجه نمی‌کنند. گويا واجب كفايي بوده و يكي برعهده‌گرفته و بقيه به‌کارهای ديگر می‌پردازند! اين را بايد حل بكنيم يعني بايد حداقل يك وعده مانند صبح اين دعاي روز را خودمان بخوانيم. اگر هم با ديگري می‌خوانیم واقعاً بخوانيم، نه اين كه الفاظ را بخوانيم، بلكه يعني خدا را در آن جا بخوانيم.

**دعاي سحر خيلي ارزشمند است اگر برسيم سحرها دعاي سحر را بخوانيم** و اگر راديو يا تلويزيون گوش می‌کنیم، معنايش اين نبوده كه بر عهده‎ی او بگذاريم. **ابوحمزه خيلي ارزشمند است. به‌تناسب شرايطمان تقسيم كنيم، اگر حتي تقسيم بكنيم كه يك بار [در طولِ ماه] آن را بخوانيم**؛ يعني آن را به سي قسمت تقسيم كنيم، و هر سحر يك چند سطري بخوانيم. ولي در اين چند سطر از خداي متعال بخواهيم كه معارفي كه در آن جا نهفته است به ما بدهد. از بابِ ثواب داشتن دعاها را نخوانيم، اين خوب است ولي محروميت می‌آورد. تقسيم كنيم و يك بار يا دو بار در ماه بخوانيم. بر حسب افراد متفاوت است. تلاوت قرآن خيلي ارزشمند است. اگر قبل از ماه رمضان تلاوت داشتيم، اگر آن را دو برابر بكنيم، خوب است؛ و اگر كسي فرصت بيشتري داشت مانعي ندارد، اگر بتواند برنامه‌ریزی بكند.

**حواسمان باشد كه ماه استغفار و توبه است؛ از اين غافل نباشيم**. اگر دعاها را هم ببينيد در خيلي از آن‌ها استغفار و توبه نهفته است. حالا اين استغفار و توبه به زبان معصوم باشد يا به زبان خودمان. گاهي انسان به زبان خودش براي حالش مناسب‌تر است براي استغفار. گاهي زبان معصوم مناسب‌تر است. **در طول ماه رمضان سوره‎ی قدر خيلي ارزشمند است**. عدد و رقم نمی‌خواهد بگذاريم، ولي در طول ماه هروقت يادمان اُفتاد و فرصتي بود سوره‎ی قدر را به‌خصوص در شب‌های قدر براي خودمان زمزمه كنيم، مفيد است.

**خب این‌ها همه در عالَمِ مستحبّات بود؛ منتها در ماه رمضان اَصلِ كارِ ما «روزه گرفتن» است. آن كسي كه شرايط روزه گرفتن را دارد اصل كارش روزه گرفتن است. اين را بايد به خودش توجّه دهد كه به روزه بها بدهد. يك امري و دستوري است كه در قرآن آمده است؛ و چقدر در باب آن ما بيان داريم. اين‎كه بها بدهيم**، یعنی مثلاً اگر شما ماشيني داشته باشيد و براي شما ارزشمند باشد چه كارش می‌کنید؟ در آفتاب نمی‌گذارید، در پاركينگ می‌آورید، شست‎وشو می‌دهید، روغنش را به‌وقت عوض می‌کنید، آبِ آن را همین‌طور، يك كسي به آن بد نگاه بكند ... .

**روزه گرفتن را ما گاهي بها نمی‌دهیم؛ فرض كنيد سحرْ جدّي است؛ بايد به‌وقت بيدار شوم و سحري خوردن مهم است؛ سحريِ مناسب بخورم**؛ به حساب جسمم و شرايط و روزگار و طول روز و گرماي روز، و افطاري هم همین‌طور. اين نباشد كه بالأخره يك روزه‌ای بگيرم، يعني از زيرِ تكليف در بيايم. **گاهي ممكن است لازم باشد ما از كارهايمان كم بكنيم، خب بايد براي روزه گرفتن كم بكنيم. گاهي كارها را بايد جابه‌جا كنيم خب جابه‌جا كنيم و بها بدهيم به روزه. گاهي بايد استراحت بيشتر بكنيم، خب استراحت بكنيم. كأنّ روزه گرفتن يك عزيزي است كه ما مدتي باهم هستيم. این‌طوری با آن برخورد بكنيم**؛ همان كه امام سجاد در آن وداع چگونه با ماه رمضان خداحافظي می‌کند؟! خب از اول همین‌طور است كه آخرش آن طور می‌شود. خودِ اين روزه گرفتن، أصلِ كارِ ما باشد؛ لذا اگر من كه می‌خواهم روزه‌ بگیرم و خوب هم روزه ‌بگیرم **فرض كنيد هيچ مستحبّي را نمی‌توانم انجام دهم، عيبي ندارد. من روزه‌ای خوب بگيرم، ثواب همه‎ی این‌ها را جبران می‌کند؛ لذا به خانواده لازم است كمك كنيم، خريد كنيم، بپزيم، بشوییم، هر كاري. این‌ها را جدي بگيريم. اين نباشد كه آدم را به‌زور بيدار كنند و يك سحريِ دست‎وپاشکسته‌ای بخورد و بعد هم در خودِ روز به ضعفِ جسم و اعصاب و کم‌حوصلگی دچار شود** و جلوي تلويزيون هم كه می‌خواهد بنشيند يك كانال را كه انتخاب می‌کند ديگر به هيچ كس اجازه نمی‌دهد آن را عوض كند! حوصله هم ندارد و اگر كسي دو كلام حرف زد يك دعوا راه می‌اندازد و می‌گوید مگر نمی‌دانید من دارم روزه می‌گیرم و حوصله ندارم! این‌ها نمی‌شود.

در ماه رمضان شيطان دست و پايش بسته است، اگر باز بود ديگر اوضاع خيلي خراب بود. ما همه ‌روزه و بی‌حال و بی‌حوصله، اگر شيطان هم در اين ايّام تابستان باز باشد، فقط جنگ و دعوا می‌شود. چه كسي بعدازظهر حوصله دارد ... . لذا شيطان به لطف خداوند دست و بالش بسته است؛ ولي زمینه‌های گناه هست. اگر ديده باشيد برخي از گناهان در ماه رمضان بيشتر است؛ مثلاً تندي به همديگر در ماه رمضان بيشتر است، چون ما را ضعف می‌گیرد. آن وقت به روزه كه بها می‌دهیم يك جنبه‌اش اين است كه توجه كنيم كه ديگران هم روزه‌اند. اين كاري كه تو می‌کنی ديگر او نمی‌تواند تحمّل كند. اين توقعي كه داري، اين خواسته‌ای كه داري ... . به روزه بها بدهيم. **به روزه كه بها بدهيم، روزه‌دار هم بها پيدا می‌کند. اين يك مطلبِ مهمّي است. آن وقت اگر به روزه بها می‌دهیم، اگر مادرمان زحمت می‌کشد و افطاري و سحري آماده می‌کند، اهميّت بدهيم و تشكر كنيم، كمك و خدمت كنيم. خودّ اين، خيلي مهم است**.

**در شب‌های قدر هم فلسفه‎ی شب‌های قدر را فراموش نكنيم. يكي از چيزهايي كه براي شب‌های قدر خيلي توصیه‌شده، استغفار و توبه است**. نترسيم، از حضرت زهرا هم به ما رسيده است، **براي شب‌های قدر خودمان را آماده كنيم. از روز استراحت كنيم، افطار را مناسب بخوريم. افطار سنگين نخوريم. افطاري كه ما را خمار می‌کند نخوريم. فرض كنيد يك‎مَن دوغ بخوريم!** دوغ همین‌طوری هم آدم را می‌اندازد، حالا آدمي كه ضعف و روزه داشته است ... . خودمان را براي شب قدر آماده كنيم؛ **حتي اگر لازم است هيچ نترسيم سَرِ شب را مقداري استراحت كنيم تا آن مقداري كه بيدار هستيم واقعاً بیدار باشیم. بعضي از عباداتي كه گفته‌اند را انجام دهيم، يك دو ركعت نماز ساده هست در شب‌های قدر، كه خيلي ارزشمند است انجام دهيم؛ بقيه‎ی عبادات را با توجّه به حال و حوصله‌مان انجام دهيم؛ اين نباشد كه كلّ شب قدرِ ما به يك عبادتِ خشكِ ظاهريِ خواب‌آلود بگذرد. نه، واقعاً يك وقتي را هم خودِ ما با خدا و اولياء دينمان بگذرانيم. باز مهم اين نيست كه شب قدر به سر و كله‎ی خودمان بزنيم تا حتماً يك قطره اشكي بيايد؛ ممكن است به هر دليلي اشكي نيايد. خودِ اين حقيقت كه حواسمان باشد سرنوشتمان در اين شب قدر دارد رقم می‌خورد، سرنوشت دوستان من و مؤمنین، بشريت، انسان‌ها، كشور**.

**خود اين معنا كه مانعِ سرنوشتِ خوب، گناهان است. اين حقيقت دغدغه‎ی ما باشد؛ حالا اگر اشكي آمد و حالي شد خب الحمدلله، اگر هم نشد خود اين را مدام در نظر داشته باشيم**؛ چون متأسفانه مجالس ما در اين زمينه يك مقدار ... . چون فكر كه نمی‌کنیم، چند شب مانده به شب قدر می‌گوییم خب امسال چه کارکنیم؟ جوشن كبير را كه نمی‌شود نخواند ... این‌طوری خدايي نكرده بهره‌ای نمی‌بریم يا كم بهره می‌بریم؛ لذا **يكي از چيزهايي كه در شب‌های قدر خيلي غنيمت است دعا بكنيم براي ديگران، از امام زمان بگيريم و بياييم پايين، دعا بكنيم، به بشريت دعا كنيم، به اين مشكلات، به اين گرفتاری‌ها، به كشور ... اين دعاي ديگران و آن‌هایی كه از ما درخواست کرده‌اند، به خودمان برمی‌گردد**؛ مثل بخار است كه از دريا بلند می‌شود و بارانِ رحمت می‌شود و برمی‌گردد. **شب‌های قدر روضه‎ی امام حسين وارد شده است**، جايي باشد روضه‌ای باشد يا خودمان. در مفاتيح هم اگر مراجعه بكنيد يك مقدار جزئيات هم در آن جا فرموده‌اند.

**منتها در ماه رمضان تلاش كنيم گناه نكنيم؛ زيرا گناه خيلي ضرر می‌زند؛ و شايد اين كه آدم بهره‌ای از ماه رمضان نمی‌برد به خاطر گناهان است**. آدم وقتي كه مهمان هست و سگِ خانه را هم بسته‌اند و همه دارند پذيرايي می‌کنند و همه‎ی شرايط را فراهم کرده‌اند، یک چيزي در اين موقعيت از آدم سر بزند خب آثار خيلي بيشتري دارد. البته درِ استغفار هم كه باز است و به لطف خداي متعال گويا خداي متعال مدام همین‌طوری می‌بخشد؛ يعني طبق آن روايت آن جا مدام می‌بخشند ولي اين گناه محروميت می‌آورد.

**مطلب آخر هم اين است كه سعي كنيم ماه رمضان را طوري بگذرانيم كه آرزو نكنيم تمام شود**؛ و آن دعاي حضرت را بخوانيم و بگوييم يعني چه؟ براي چه اين حرف‌ها را می‌زنَد؟ راهش اين است كه بی‌جهت به خودمان فشار نياوريم، و ان‌شاءالله رسيدگي كنيم. احكام را هم اگر لازم هست ياد بگيريم. هم در آن جاهايي كه روزه بر ما واجب هست و هم در آن جاهايي كه روزه واجب نيست يا ممكن است در يك مواردي روزه حرام باشد. **كسي كه روزه بر او حرام است ديگر روزه ابزارش نيست و قطعاً بهره‌مند از بركات ماه رمضان هست چون بركاتْ مال خداي متعال است نه روزه**؛ منتها براي آن کسی كه شرايطِ روزه را دارد از راهِ روزه بركات را به او می‌رسانند؛ و آن كه شرايط را ندارد از يك راه ديگر. اين هم براي ماه رمضان.

سؤال: [-]

* ببينيد نماز روزانه‌ای كه شما می‌خوانید، اين براي شما بهره‌ای ندارد؟ روايت به روشني می‌فرماید پنج نماز می‌خوانید و پنج بار شست‎وشو داده می‌شوید. آن «حال» يك نسيمي است كه اگر بوزَد، گفته‌اند آن را دريابيد. دريابيد نه به اين معنا كه مدام به خودتان فشار بياوريد تا كِش پيدا بكند. يعني دريابيد و يك استغفار و توبه و دعايي، يك توسّلي، يك چيزي. دريابيد به اين معنا، براي خودتان، براي جامعه، براي مؤمنین، اين يعني يك فرصتي است كه الآن به شما داده‌اند، دو ركعت نمازي بخوانيد يا زيارتي و هر چه؛ آن حال‎اي كه به انسان داده می‌شود بايد آدم سعي كند متناسب با آن حال، حركت كند، يعني اگر من الآن حالِ استغفار دارم ممكن است اگر آن را از اين بيرون بكشم از دست برود؛ و اين براي اين است كه استغفارکنم، حالا استغفار براي ديگران يا براي همه‎ی مؤمنین بكنم. يك وقت هست آدم حالِ توسل دارد، آن موقعي كه حال توسل دارد اين را زياد به هم نزند، ممكن است اين توسل را تبديل بكند به حال استغفار، [آن‎وقت] ديگر آن را از دست بدهد، يعني خوب استفاده نكند. الآن كه حال توسل هست بايد به دامن اهل‌بیت چسبيد. يا [مثلاً] حالِ روضه است، من بايد در حال روضه اين را پيش ببرم. يك وقت حالِ دعاست، يك وقت حالِ راز و نياز است، يعني آدم دوست دارد الآن با خدای متعال حرف بزند، همين كار را بكند. منتها این‎که اين بماند يا نماند آن ديگر دستِ ما نيست، چون این‌ها دادني است. مثل باراني است كه از بالا می‌آید و اگر قطع شد ديگر قطع شده است. آن وقت در موقعي كه هست ... در حرم هم كه ما می‌رویم همین‌طور است ديگر، آدم وقتي به گنبد نگاه می‌کند يك چيزي خدا به دلش می‌اندازد و يك حالي پيدا می‌کند. اگر چشمش را از آن جا بردارد و صحنه را عوض كند معلوم نيست اين ... . گاهي وقت‌ها این‌طوری می‌شود ديگر؛ آدم مفاتيح را بر می‌دارد و يكي دو ساعت می‌خواند و می‌بیند ول شد و رفت، اصلاً آن [حالْ] براي مفاتيح خواندن نبوده است؛ لذا اگر ديده باشيد در دعاها و مناجات‌ها این‌طور است، اهل‌بیت می‌بینید در دعاها و مناجات‌ها از خيلي چيزها می‌گویند، يك وقت حضرت شروع كرده و از بچگي و نطفه بودن می‌گوید و می‌آید جلو، خب آن موقع آن حالْ براي حضرت پيش آمده است. منتها چون آن‌ها يك مقدار پايدار هستند حال به حال هم می‌شوند؛ يعني شما در يك مناجات می‌بینید ... . [ولی] حالا در صحيفه‎ی سجاديه ببينيد؛ معمولاً يك‎دست است و يك موضوع در يك دعا مطرح شده است.

**آن وقت اين‎كه عرض كرديم توجّه، يعني شما دعا كه می‌خوانید منوط به اين نيست كه گريه بكنيد، ولي منوط به توجّه هست؛ چون اگر توجه نكنيد اصلاً دعا نيست؛ چون دعا به اين معناست كه با خدا گفت‎وگويي بكنيد و خدا را صدا بزنيد، بخواهيد و بگوييد؛ و این‌‎طورچیزها. اين، بدون گريه می‌شود ولي بدون توجّه نمی‌شود**؛ لذا اگر برخي از فرازها را آدم در دعا تكرار كند، آن توجّه می‌آید. گاهي كه دعا می‌خوانیم يك فرازي ما را می‌گیرد، زود از آن نگذريم، حالا كه احساس می‌کنیم اين فراز براي ما مفيد است خب همان را يك مقدار تكرار بكنيم يا اين را با خودمان گفتگو بكنيم يا اين را در زندگی‌مان برگردانيم. فرض كنيد بگوييم خدايا تو هيچ جا مرا فراموش نكردي. آدم اول يك نگاهي به زندگی‌اش بكند ببيند.

سؤال: يك بحث بود در مورد تسلط بر قوه‎ی خيال و این‌ها. فرموده بوديد كه شما هر كاري كه می‌کنید در همان كار صرفاً توجهتان به همان كار باشد و نگذاريد خيالتان به‌جای ديگر برود، مثلاً در بحث رانندگی ...

* **ببينيد در اختيار گرفتن قوه‎ی خيال به اين سادگی‌ها نيست. منتها ما هم نبايد بگذاريم هر روز پران‎تر شود. عرض شد كه ما هر جايي كه هستيم و به هر كاري مشغوليم، سعي كنيم فكر و ذهنمان هم همان جا باشد**، به‌ هرحال در حالِ رانندگي،‌ ذهنتان در آن عرصه‌ای باشد كه عرصه‎ی رانندگي است. جلو هست، عقب هست، آينه هست، دنده هست ... ذهن همين جا باشد. در همين موقع ممكن است ذهن من در خانه باشد، در دانشگاه باشد، اين نه، خود رانندگي. يك وقت این‌طرف را نگاه می‌کنم يك وقت آن طرف، خب اصلاً رانندگي همين است ديگر. مثل اين كه سر كلاس، خواندن هست، نوشتن هست، گوش كردن هست، سؤال كردن هست، همه‎ی این‌ها هست، من ذهنم با همین‌ها باشد. آن وقت اين كه می‌گوییم باشد به اين معنا نيست كه آن‎ذهن هم حرف ما را گوش می‌کند؛ يك دفعه من به خودم می‌آیم و می‌بینم نيم ساعت است ذهنِ من رفته است! حالا چه کار کنم؟ من با آن نبايد بروم او بايد بيايد.

سؤال: برخي از كارها كم اهميت است، مثلاً می‌خواهیم سوار خط واحد شويم تمام حواسمان به اين باشد كه ...

* نه، نمی‌خواهم بگويم خودتان را به ‌کارهای بيهوده ... . اگر می‌توانید كاري را تعريف بكنيد، تعريف بكنيد؛ مثلاً ممكن است آدم يك موضوعي را براي خودش طرح كند و بگويد من در اين فاصله بايد به اين موضوع فكر كنم. ممكن هم هست هر چقدر تلاش می‌کنید می‌بینید چيزي تعريف نمی‌شود، می‌گویم اين درخت‌ها را نگاه می‌کنم، اين به‌هرحال طبيعتِ خدا است. [این کار خوب است.] ولي اين كه ذهن را رها بكنيم كه براي خودش ول بگردد، اين، ما را با خودش می‌برَد؛ لذا اگر آن جاها می‌شود يك كاري را تعريف كرد آدم يك مطالعه‌ای را تعريف كند، يك اندیشه‌ای را تعريف كند، يك توجهي را تعريف كند؛ اگر هم تعريف نمی‌کند با مباحات ذهن را نگه دارد. گاهي وقت‌ها هست که ما داريم فكر می‌کنیم، خودِ آن فکر کردن هم يك كاري است؛ يعني من دارم روي اين موضوع فكر می‌کنم، خودِ اين فكر يك كاري است كه من ذهنم ممكن است اين‎جا نايستد؛ يك كارِ ذهني و فكري است ديگر. در همين هم ذهنِ من نمی‌ایستد، يعني من می‌خواهم يك معادله را حل بكنم، ذهن من كجا می‌رود؟ بايد به همين جا برگردانم. ممكن است كاغذي جلوي من باشد و بنويسم و ممكن است كاغذي هم نباشد، نبايد بگذارم ذهنم جاي ديگر برود. البته اين «نگذارم» كه می‌گویم منظورم با خرد كردنِ اعصاب نيست. چون كارْ آسان نيست، منظورم اين است كه به خودمان كه می‌آییم، آن را برگردانيم و زياد به آن ميدان ندهيم.

سؤال: اين كه فكر كردن يك كار است، در آن فكر كردن چه چيزي را بايد همراه كرد؟ مثلاً شايد بخواهم غذا بخورم و در كنارش به فلان مسئله هم فكر كنم؛ چون شما می‌فرمایید تا آن جايي كه می‌شود ...

* بله، اگر تنگنا نداريد، اين كار را نكنيد. بگذاريد همان غذا را خوب بخوريد. بله، يك وقت آدم ناچار است و تنگنايي هست، اين كار را می‌کند؛ ولي اگر تنگنايي نيست، من دارم غذا می‌خورم و سفره هست و نعمت‌های خدا؛ خب همان جا خدا برنامه‌های زيادي دارد، آدم‌هایی آن جا نشسته‌اند. ما همين كارها را می‌کنیم که بسم‌الله يادمان می‌رود، حمد هم از این‌طرف يادمان می‌رود! اين، در تنگناهاست؛ **بعضی‌ها اين بحث را مطرح می‌کنند كه انسان از وقتش حداكثر استفاده را بكند و بعد هم بحث را به کمیّت‌ها می‌برند، اين، از نظر روحي ضرر می‌زنَد. يعني آن غذا را اگر ما آن طور كه دين گفته بخوريم، برايمان آثار معنوي زيادي دارد**. ولي چون آن طور غذا را نمی‌خوریم، آن غذاخوردن آفت می‌شود. آن وقتي كه می‌نشینیم و فكر می‌کنیم، آن ده دقيقه كارِ اين را می‌کند.

**بد نيست اين را در مورد سفره به‌خصوص بگويم: روايت داريم آن مقداري كه پاي سفره می‌نشینید پاي عمرتان حساب نمی‌شود. این‌ها را باور كنيم، منتها چطور سر سفره نشستني؟ همین‌طور كه دين گفته، نگفته‌اند بنشينيد و بخوريد تا يا غذا از بين برود يا شما از بين برويد! نه، همان طور كه دين گفته، خوب بجويد، باحوصله بخوريد. خب اين، زمان می‌برَد، يعني اگر من بخواهم غذا را خوب بجوم دو برابر يا سه برابر وقت می‌گیرد، گفته نگران نباشيد، اين جزء عمرتان حساب نمی‌شود. اين را باور كنيم** يعني اين از جايي کم نمی‌شود؛ كه من بخواهم نگران باشم و بگويم خب به همراهِ غذا خوردن فكر هم بكنم كه وقتم تلف نشود. اين اصلاً وقتِ ويژه است، چه شما فكر بكنيد يا نكنيد. درحالی‌که اگر اين كار را نكنيد يعني سَرِ سفره خوب ننشينيد، چه اتفاقي می‌اُفتد؟ گفته‌اند معده سرچشمه‎ی همه‎ی بیماری‌هاست. شما مستقيماً معده را دچار مشكل می‌کنید، معده كه مشكل پيدا كرد كلّ بدن مشكل پيدا می‌کند و كلّ بدن كه مشكل پيدا كرد قاعدتاً عمر كوتاه می‌شود. يعني هم در اين غذا خوردن يك بخشي از عمر را كه می‌توانستید داشته باشيد از دست داديد، هم در بقيه‎ی آن يك بخش را از دست داديد؛ لذا اين حساب‌های ظاهري را نگيريد. حتي بنده می‌خواهم بگويم اگر يك وقت تلويزيون هم نگاه می‌کنید، بنشينيد و صاف تلويزيون نگاه بكنيد. بله، آدم‌ها رشد می‌کنند و بالا می‌آیند و بعد مسلّط می‌شوند؛ خب بله، او از بابِ تسلّطي كه دارد ديگر ذهنْ در مشتش هست و اين آشفتگي و پراكندگي را پيش نمی‌آورد. مثلاً این‎که بعداً در نماز، من هزار جا ذهنم می‌رود، به خاطر همين است كه روزِ من همین‌طور می‌گذرد.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**